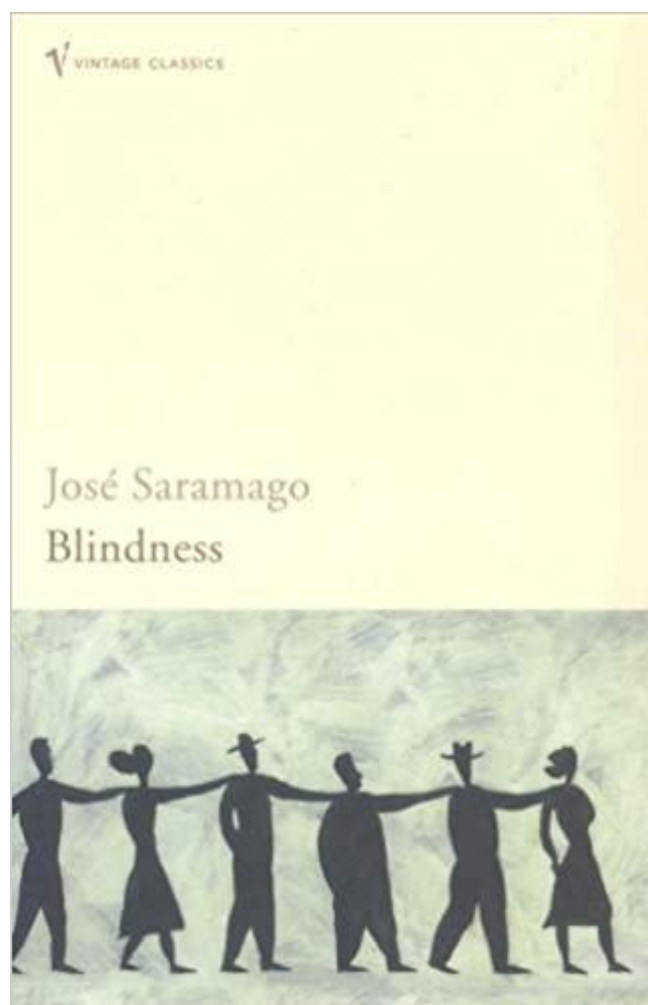


بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بررسی عناصر داستانی رمان کوری اثری از ژوزه ساراماگو



- زندگی نامه نویسنده:

ژوزه دی سوزا ساراماگو (زاده ۱۶ نوامبر ۱۹۲۲ و درگذشته ۱۸ ژوئن ۲۰۱۰) نویسنده پرتغالی برنده جایزه نوبل ادبیات در سال ۱۹۹۸ میلادی بود.

ساراماگو در دهکده‌ای کوچک در شمال لیسبون در خانواده‌ای کشاورز به دنیا آمد، او دو سال بعد به همراه خانواده به لیسبون رفت و تحصیلات دبیرستانی خود را برای امرار معاش نیمه تمام گذاشت و به شغل‌های مختلفی نظیر آهنگری، مکانیکی و کارگری روزمزدی پرداخت. پس از مدتی نیز به مترجمی و نویسندگی در روزنامه ارگان حزب کمونیست پرتغال مشغول شد. اولین کتاب او روشنایی است. رمانی به نام کشور گناه در ۱۹۴۷ به چاپ رسید ولی ناکامی او برای کسب رضایت ناشر برای چاپ کتاب دومش موجب شد رمان نویسی را کنار بگذارد، تا این که با انتشار کتاب بالتازار و بلموندا در سال ۱۹۸۲ و ترجمه آن به انگلیسی در ۱۹۸۸ شهرت به سراغ او آمد، رمانی تاریخی که به انحطاط دربار پرتغال در قرن شانزدهم می‌پردازد.

اگرچه بسیاری از منتقدان ادبی ساراماگو را در ردیف نویسندگان پیرو سبک رئالیسم جادویی قرار داده و آثار او را با نویسندگان اسپانیایی زبان آمریکای لاتین مقایسه می‌کنند اما او خود را ادامه دهنده ادبیات اروپا و تأثیرپذیری خود را بیشتر از گوگول و سروانتس می‌داند.

وی در نهایت در سال ۱۹۹۸ جایزه نوبل ادبیات را برای رمان کوری از آن خود کرد.

آثار ترجمه شده به فارسی:

- کنتاوروس. ژوزه ساراماگو. ترجمه نازنین دیهیمی. تهران: نشر چشمه، ۱۳۹۰.
- آناخوسیفا (بالتازار و بلموندا). ترجمه کیومرث پارسای نشر چلچله ۱۳۹۶
- کوری. ترجمه: زهره افتخاری. نشر: تهران، آتیس، ۱۳۹۶
- در ستایش مرگ. ترجمه شهریار وقفی پور. انتشارات مروارید ۱۳۸۹
- بینایی. ترجمه اسدالله امرایی. انتشارات مروارید
- تاریخ محاصره لیسبون. ترجمه عباس پژمان. انتشارات نشر مرکزی
- همه نام‌ها. ترجمه عباس پژمان. انتشارات هاشمی
- همزاد. ترجمه مهرداد وثوقی. انتشارات مروارید
- مرد تکثیر شده، ترجمه پارسای کیومرث، ۱۳۸۲
- بلم سنگی. ترجمه: کیومرث پارسای. نشر: تهران، علم، ۱۳۸۶

- معرفی کتاب:

در رمان کوری، شخصیت های داستان نام ندارد و عنوان های آنها رمز گونه است و به نقش اجتماعی هر یک اکتفا می شود. در آن داستان ژوزه ساراماگو، هاله های سفیدرنگ بعد از کور شدن افراد مقابل چشمان خوانندگان ظاهر می شود. ساراماگو در این رمان از تلمیح استفاده کرده و با اشاره به نوشته های قدیمی، اثرش را زیباتر و تأثیرگذارتر کرده است. کتاب کوری رمانی در مورد کور شدن و کور ماندن است. در این کتاب نه شهر نام دارد و نه افراد.

- خلاصه رمان:

اتومبیل های پشت سر یکریز بوق می زنند. چند راننده از اتومبیلها بیرون آمده اند تا وسیله وامانده را به جایی هل بدهند که راه را بند نیاورد، با عصبانیت به شیشه های بسته اتومبیل مشت می کوبند، مردی که تویش نشسته سر به سویشان برمی گرداند، اول به یک طرف و بعد به طرف دیگر، پیداست که با داد و فریاد چیزی می گوید، حرکت لبهایش نشان می دهد که چند کلمه را تکرار می کند، نه یک کلمه بلکه سه کلمه، چون بعد که یکی به هر ترتیب در را باز می کند، معلوم می شود که می گوید من کور شده ام. (کتاب کوری - صفحه ۱۶)

پس از کور شدن اولین نفر رفته رفته افرادی که با مردی که اول کور شد در ارتباط بودند نیز کور می شوند و همین طور به تعداد آنها اضافه می شود. حال دولت که احساس خطر می کند مجبور می شود آنها را از جامعه جدا کند. اکنون دیگر تعداد قابل توجهی از کورها در قرنطینه هستند و به ناچار باید در فضایی وحشتناک به زندگی ادامه دهند.

مسئولین برای جلوگیری از سرایت آن، کورها و نزدیکانشان را در ساختمان تیمارستانی قرنطینه می کنند، اما روز به روز تعداد کورها بیشتر می شود. همسر چشم پزشک کور نمی شود، اما خودش را به کوری می زند تا از همسرش جدا نشود، او تنها کسی است که تا پایان داستان بیناست. در قرنطینه چه بلاهایی که بر سر کورها نمی آید. همسر چشم پزشک از رفتارها و مصیبت های آن ها گزارش عبرت انگیزی می دهد. بسیاری از کورها به دست سربازان و نگهبانان قرنطینه کشته می شوند. اما سربازها هم کم کم کور می شوند.

بزرگ ترین مشکل برای کورها برآوردن نیازهای اولیه یعنی خوراک و مستراح است و با این که دولت به آن ها غذا تحویل می دهد، اما تقسیم کردن و استفاده از آن بسیار دشوار می شود. آن دزد اتومبیل به دلیل دست درازی به دختر عینکی زخمی و به دست سربازان کشته می شود. دولت و رسانه ها وعده های دروغین

می دهند که کوری در حال کنترل است. نظم و ترتیب شهر از بین می رود و کسانی که یک باره کور می شوند، همه چیز را از بین می برند، اتوبوس ها و هواپیماها، سقوط می کنند و حوادثی مانند این ها.

در قرنطینه که کشوری مستقل است، دسته یی از کورها اوباش و مسلح، کنترل غذا را به دست می گیرند. از بقیه کورها می خواهند که به خواسته های آنها تن دهند و گرنه غذای هر بخش را قطع می کنند، کورها هم برای زنده ماندن تن به همه چیز می دهند، ابتدا پول و جواهرات و وسایل آن ها را می گیرند و در مرحله بعد زن های هر بخش را می خواهند. همسر چشم پزشک که بیناست، قهرمانانه سر دسته اوباش را از پا درمی آورد و لشگری درست می کند تا با اوباش بجنگند. با چند کشته، بالاخره بخشی که اوباش در آن هستند به وسیله همین زن به آتش کشیده می شود، اما آتش قرنطینه را فرا می گیرد. کورها فرار می کنند، اما از سربازهای نگهبان اثری نمی بینند. گروه گروه به شهر می آیند، اما شهر را زباله دانی متروک، ویرانه، بدون آب، برق، گاز و دیگر امکانات می یابند.

همه کور شده اند و کورها که خانه هایشان را گم کرده اند، گروه گروه با هم به حرکت در آمده و به دنبال غذا همه جا را خراب می کنند. آن زن که همسر چشم پزشک است گروه خود را راهنمایی میکند و به خانه خود می برد و برایشان غذا تهیه می کند. با هم به عشق و محبت می رسند، کودکی و سگی نیز با آنهاست. بالاخره همان کسی که نخستین بار کور شده بود و در این گروه بود به طور ناگهانی بینا می شود و دیگران نیز یکی یکی با شادی فریاد می زنند که می بینند و در شهر این فریادها شنیده می شود.

در این کتاب ژوزه ساراماگو توجه ویژه ای به زن ها دارد و این افتخار را نصیب همسر چشم پزشک می کند که تا آخر بینایی خود را داشته باشد. بینایی به معنی اینکه دو چشم او دچار مشکلی نمی شود اما در طول کتاب می خوانیم که همسر چشم پزشک نیز، خودش را به نوعی کور می داند. عباس پژمان در ابتدای کتاب کوری مقاله ای تحت عنوان تاملی در کوری آورده است که در مورد این توجه ساراماگو به زن ها چنین می نویسد: ساراماگو برای زن ها احترام خاصی قائل است. از وقتی که با همسرش ازدواج کرده است، هر کتابی که می نویسد به زنش تقدیم می کند، در تمام رمان هایش (لااقل در مورد شش رمان این موضوع صدق می کند) زن ها در هر مرتبه و مقامی که هستند، و هر نقش یا شغلی که دارند، منشا محبت و واجد خصلت های شریف انسانی هستند، در کوری هم اولین کسی که پیام کتاب را می گیرد یک روسپی است: دختری که عینک دودی می زد. و تنها کسی که هیچ گاه کور نمی شود باز هم فقط یک زن است: همسر جناب آقای دکتر.

- موضوع و سبک اثر:

موضوع این رمان اجتماعی است و در نوع ادبیات مدرن و نمادین جای میگیرد زیرا در کل این داستان تمام شخصیت ها نمادی از انسان های جامعه ی کنونی هستند و خواننده می تواند هر کدام را در جایگاه یک نوع از اشخاص خاص در جامعه با روحيات مختلف قرار دهد و متوجه می شود که هر شخصی نه بسته به شغل و

جایگاه اجتماعی اش بلکه نسبت به اخلاقیات و تمایلات درونی قضاوت خواهد شد. یکی دیگر از دلایلی که رمان را جزو داستان های نمادین قرار می دهیم این است که هیچ یک از افراد اسمی ندارند و فقط با جایگاه اجتماعی شان خطاب می شوند مانند: دکتر ، چشم پزشک، همسر چشم پزشک، راننده و ...

- نقد عناصر داستان

نوع داستان: رمان

نوع ادبیات: واقع گرا- مدرن و نمادین (در دسته بندی حقیقت ماندی بودن)

ساختار پیرنگ:

۱- گره افکنی: گره افکنی داستان در همان ابتدای داستان با کور شدم راننده در پشت چراغ قرمز ایجاد می شود که بنابر آن خواننده پیگیر ادامه داستان می شود. زیرا کوری بی دلیل که آن هم طوری است که همه جا سفید و نورانی است و سیاه نیست اما جایی دیده نمی شود می تواند برای مخاطب بسیار جالب و تامل برانگیز باشد.

۲- کشمکش: می توان کشمکش داستان را در جایی مثال زد که شخصیت اصلی داستان یعنی همسر چشم پزشک به عنوان کسی که کور شده است همراه همسرش به قرنطینه می رود و شروع به کمک به همسرش و سعی در پرده برداری از راز کوری می کند. نوع کشمکش را می توان اخلاقی و ذهنی در این داستان مثال زد، زیرا تمام نکات و اشارات داستان به مسائل اخلاقی و اجتماعی باز می گردد.

۳- حالت تعلیق یا هول و ولا: در این جا می توان چند قسمت را برای حالت تعلیق به عنوان مثال آورد. زیرا کل داستان در حال درگیری شخصیت های داستان با خود و دیگران است و چیزی جز این نیست. اولین حالت تعلیق در زمانی است که اوباش کنترل قرنطینه را به دست گرفته اند و کل مردم شهر نیز کور شده اند و اوباش از بخش های دیگر درخواست تامین خواسته های جسمانی و نفسانی خویش می کنند. تعلیق دوم در زمان رهایی از قرنطینه به وجود می آید که نمی دانند در چه حالی و در کجا به سر می برند و وضعیت مردم به چه گونه است و چه سرنوشتی در انتظار آن هاست.

۴- بحران در آنجا صورت می گیرد که بعد از زورگویی های اوباش آنها به فکر فرار می افتند و به قرنطینه را به آتش می کشند و تعدادی نیز کشته می شوند.

۵- نقطه اوج آنجا است که بعد از آزادی از قرنطینه و رفتن به شهر که ناامیدی را در پی دارد در صحنه آخر در کلیسا که روی صورت و چشم های مجسمه ها و نقاشی ها چشم بند بود، همسر چشم

پزشک با نگاه به آسمان فکر می کند که او نیز کور شده است چون کورها همه جا را سفید می دیدند.

۶- گره گشایی: در جایی است که اولین مردی که کور شد ناگهان بینا شد و کم کم همه شروع به بینا شدن کردند.

با توجه به این توضیحات می توان گفت داستان پیرنگ باز دارد بر اساس توالی منظم داستانی و اما می توان پیرنگ روشننگ را هم در مورد این داستان در نظر گرفت. زیرانتیجه گیری اخلاقی است و حوادث باعث گره گشایی یا نقطه اوج و هول و ولا به آن صورت نمی شوند بلکه اتفاقات درونی هر شخص و اینکه هر اتفاق درونی و هر یک از اخلاقیات اشخاص و برخورد های آنان باعث چه تغییری در رفتار های دیگران می شود و چه تاثیری بر رابطه فرد و همین طور جامعه می گذارد.

شخصیت ها: شخصیت پردازی بر اساس اخلاقیات هر شخص است و هر شخص نمادی است. مثلا همسر چشم پزشک نماد راهنما و خود و همسرش نماد افرادی با اخلاق و با وجدان هستند. دختر عینکی نماد جوانی است که متوجه اشتباهات خود می شود اما باز آن ها را تکرار می کند و عبرت نمی گیرد و پیرمرد نماد شخصی است که گذران عمر را دیده و عقیده دارد باید زندگی کرد در هر شرایطی و همینطور نماد صبر است. دولت و حکومت نیز نماد ناتوانی و نا کارامدی هستند که فقط با بایکوت کردن اخبار می خواهند جایگاه خود را نجات دهند اما در آخر آنها نیز به قهقرا می روند.

مرد اولی که کور می شود

چشم پزشک

همسر چشم پزشک

دختر عینکی

پسر لوچ

دکتر

پیرمرد با چشم بند

درون مایه: درون مایه داستان حاوی نکات اخلاقی و اجتماعی است. اینکه انسان ها خود واقعی خود را نشان نمی دهند و در شرایط سخت بسان طبع حیوانی خویش عمل می کنند و تمام انسانیت خود را برای دو روز زندگی بیشتر در این دنیا زیر پا می گذارند و در واقع در جامعه امروزی نیز همین گونه است اما با ظرافت

انجام می شود. نویسنده می خواهد انسان ها را با شخصیت درونی انسان هایی که دچار انحطاط فرهنگی و اخلاقی شده اند روبه رو کند که در نتیجه معزلی این چینی بی پروا پیدا می کند.

زاویه دید: بیرونی و سوم شخص است و نگاهی بی طرف به شخصیت ها دارد و افکار رو درونیات هر کدام را به صورت جداگانه بیان می کند.

گفت و گو: (تک گویی و ...)

گفت و گو هایی احساسی بین زن و شوهر در داخل داستان در و بدل می شود که البته بسیار کم است و در حدی است که نشان دهنده این باشد که رشته احساسی رابطه آنها قطع نشده است. اما به دلیل بار روانی ماجرا و کوری تمام شخصیت ها به جز همسر چشم پزشک و بار راهنما بودن بر دوش وی این نوع گفت و گو ها در داستان مجال پیدا نمی کنند و موضوع بر سر هستی و نیستی است.

برخی از تک جمله های افراد نشان گر تک گویی های درونی و در نتیجه رسیدن به نتیجه ای اخلاقی است.

نمونه گفت و گو:

- اگر نمی توانیم مثل آدم زندگی کنیم، دست کم بکوشیم مثل حیوان زندگی نکنیم.
- دختر عینکی گفت ترس می تواند موجب کوری شود، حرف از این درست تر نمی شود، هرگز نمی شود، پیش از لحظه ای که کور شدیم کور بودیم، ترس کورمان می کند، ترس ما را کور نگه می دارد، چشم پزشک پرسید که دارد حرف می زند، صدا پاسخ داد یک مرد کور، فقط یک مرد کور، چون ما اینجا همینیم و بس.
- همسر چشم پزشک: نمی توانید بدانید در جایی که همه کورند چشم داشتن یعنی چه، من که اینجا ملکه نیستم، نه، فقط کسی هستم که برای دیدن این کابوس به دنیا آمده ام. شما حسش می کنید ولی من هم حس می کنم و هم می بینم.

صحنه: داستان در یک زمان نامعلوم در مکانی نامعلوم قرار دارد و چیزی که مهم است این است که کشور و شهری وجود دارد که حکومتی دارد و مردم در آن زندگی می کنند.

بیمارستان متروکه جایی است که نصف کتاب در آنجا به عنوان قرنطینه می گذرد. شهری که ویران شده و متروکه است بعد از این اتفاق و صحنه پایانی که در کلیسا است و نشان از عقاید مذهبی می دهد.

سبک یا شیوه نگارش: سبک نگارش رمان کلاسیک است و شبیه آثار اروپایی است.

لحن: لحن داستان لحنی منطقی و خشن و همراه با ترس است. در جای جای جملات با درون مایه فلسفی به چشم می خورد.

فضاسازی: نویسنده به آن صورت به بیان فضاها نمی پردازد بلکه تا حدی که متوجه پریشان حالی اوضاع شویم فضای داستان را شرح می دهد. بیشتر بر اساس حال و روحیه شخصیت ها فضاهای رعب آور، ناامیدی، پریشان حالی و دارای اضطراب فراوان را شکل می دهد.

در تمام داستان مخاطب لحظه ای آرامش خاطر ندارد و تا انتهای داستان در حال غافل گیری و روند یاس و ناامیدی داستان به سر می برد.

- نقد داستان کوری:

کتاب کوری رمانی جدی؛ نوشته نویسنده ای جدی است که همیشه کارهایش را جدی گرفته است. رمانی با فضای داستانی غنی که لازم می شود از زوایای مختلفی به مضامین آن نگاه کرد.

کوری را می توان کتابی انتقادی نسبت به هنجارهای اجتماعی جهان مدرن در نظر گرفت. از این منظر به مسئله ناکاملی و محدودیت های فناوری و دانش انسان نیز، وقتی که پرسش تشخیص و درک نیازهای اولیه انسان مطرح می شود، اشاره می کند. این رمان به مشکلاتی پایه ای در زندگی همچون گرسنگی و بیماری می پردازد و البته این مساله حالتی کنایی دارد، چون ساراماگو تمدنی را توصیف می کند که دارای بافت هایی پیشرفته بوده و در طول قرن ها توسعه، تکامل یافته است و با این حال در تامین نیازهای اولیه انسان به هنگام بروز بحران در مانده است. در واقع تیمارستان روانی که افراد کور مجبورند آن جا بمانند آینه ای از زندان های امروزی خودمان است. ترس و وحشت اوج می گیرد، و نهایتاً این حقیقت نمایان می شود که کوری نمادی از جهل و نادانی است که فراگیر شده و به جایی می رسد که دیگر بین زندگی نابینایان، دنیای تاریک زندانیان و افراد معمولی بیرون از تیمارستان تفاوتی باقی نمی ماند.

همچنین می توان تفسیری سیاسی از رمان داشت که به اهداف پوچ و خودخواهانه احزاب مختلف حکومتی در طول دوره های مختلف می پردازد و بی اهمیتی آن ها نسبت به سرنوشت مردم را بیان می کند، احزابی که مدعی هستند زندگی و آسایش مردم برایشان در اولویت است. شکی نیست که قرنطینه کردن نابینایان یادآور اردوگاه های مرگی است که نویسنده به خوبی با آن ها آشنایی دارد. خاطرات ساراماگو از خشونت و وحشیگری های نژادپرستانه جامعه دوران زندگی اش در میان جدال زندانیان نابینا در تیمارستان به روشنی احساس می شود.

اتومبیل های پشت سر یکریز بوق می زنند. چند راننده از اتومبیلها بیرون آمده اند تا وسیله وامانده را به جایی هل بدهند که راه را بند نیاورد، با عصبانیت به شیشه های بسته اتومبیل مشت می کوبند، مردی که تویش نشسته سر به سویشان برمی گرداند، اول به یک طرف و بعد به طرف دیگر، پیدا است که با داد و فریاد چیزی می گوید، حرکت لبهایش نشان می دهد که چند کلمه را تکرار می کند، نه یک کلمه بلکه سه کلمه، چون بعد که یکی به هر ترتیب در را باز می کند، معلوم می شود که می گوید من کور شده ام. (کتاب کوری اثر ژوزه ساراماگو - صفحه ۱۶)

از دیدگاهی فلسفی، ژوزه ساراماگو به مسئله جهل و نادانی به عنوان مرضی مسری و خطرناک در میان انسان‌ها می‌پردازد. برای تاثیرگذاری بیشتر روی خواننده، نویسنده نشان می‌دهد که چگونه یک چشم پزشک که کارش درمان مشکلات بینایی دیگران است هم یکی از قربانیان این بیماری مسری می‌شود. آنچه ساراماگو در کتاب کوری به صورتی استعاری بیان می‌کند این است که معدود افراد روشنفکری هم که در جامعه قادر به تشخیص بیماری‌های اجتماعی هستند نیز در بلند مدت ممکن است چشم بر نیازهای دیگران ببندند و از آن‌ها غافل شوند. مساله بدتر و تاسف‌آورتر این است که گاهی این افراد روشنفکر با اینکه کاملاً به عواقب مشکلات آگاهند اما باز هم همچون مردم ناآگاه و کوتاه فکر رفتار می‌کنند.

ساراماگو بارها مساله جهل و خرد را در طول روایت داستان رمان کوری بررسی می‌کند. از این منظر، رمان استعاره‌ای است از «عدم توانایی دیدن». ساراماگو می‌گوید رمان کوری را نوشته است تا به افرادی که آن را می‌خوانند یادآور شود که وقتی ما ارزش‌های زندگی را پایین می‌آوریم، خردمان را منحرف کرده‌ایم و اینگونه است که روزانه می‌بینیم کرامت انسانی توسط افرادی که در مسند قدرت ایستاده‌اند مورد حمله قرار می‌گیرد.

داستان بیماری مسری ساراماگو در شهری بی‌نشان آغاز می‌شود، در صحنه‌ای که مردی در ماشینی پشت چراغ قرمز ایستاده است. چراغ سبز می‌شود اما ماشین حرکت نمی‌کند با اینکه رانندگان پشت سر او شروع به بوق زدن می‌کنند. مرد ناگهان کور شده و دنیا در برابر چشمانش سفید می‌شود. مردی می‌آید و او را به خانه می‌رساند و سپس ماشینش را هم می‌دزدد. به زودی شهروندان بیشتری کور می‌شوند. افراد مبتلا، سفیدی شیری رنگی را می‌بینند بر خلاف کوری‌های معمولی که چشمان فرد تیره و تاریک می‌شود. بیماری کم‌کم در سطح شهر پخش می‌شود. هراس شهر را فرا گرفته و حکومت تصمیم می‌گیرد افراد نابینا را در تیمارستانی حبس کند.

ساراماگو این بیماری عجیب را که بعداً در میان شخصیت‌های رمان با عنوان «اهریمن سفید» شناخته می‌شود، خیلی سریع و در همان چند صفحه اول داستان مطرح می‌کند.

در تیمارستان روانی، خواننده جریان تاسف‌بار گروه کوچکی از بیماران را دنبال می‌کند که زن پزشک از آن‌ها مراقبت می‌کند، او تنها کسی است که بینایی‌اش را حفظ کرده است. بیماری با سرعت زیادی در جامعه شیوع پیدا می‌کند تا حدی که تمام دنیا قربانی اهریمن سفید می‌شوند.

وقتی جمعیت افراد محل قرنطینه افزایش می‌یابد، هنجارها و قواعد اجتماعی به هم می‌ریزد و اخلاقیات از هم پاشیده می‌شود، حتی زن پزشک هم در نوسانی بین خیر و شر قرار می‌گیرد، با این حال هنوز هم افرادی هستند که تصمیماتی می‌گیرند که با فداکاری و حس نوع دوستی همراه است. ساراماگو داستانی را

نوشته که نه تنها فساد و تخریب اجتماعی بلکه نوعی اخلاقیات جدید را هم به نمایش می‌گذارد که تنها در تاسف‌آورترین وضعیت‌ها ظهور پیدا می‌کند.

وجدان که خیلی از آدم‌های بی‌فکر آن را زیر پا می‌گذارند و خیلی‌های دیگر انکارش می‌کنند، چیزی است که وجود دارد و همیشه وجود داشته. اختراع فلاسفه عهد دقیانوس نیست، یعنی اختراع زمانی که روح چیزی جز یک قضیه مبهم نبود. با گذشت زمان، همراه با رشد اجتماعی و تبادل ژنتیکی کار ما به آنجا کشیده که وجدان را در رنگ خون و شوری اشک پیچیده‌ایم و انگار که این هم بس نبوده، چشمها را به نوعی آئینه رو به درون بدل کرده‌ایم، نتیجه این است که چشمها غالباً آنچه را سعی داریم با زبان انکار کنیم بی پروا لو می‌دهند. (کتاب کوری اثر ژوزه ساراماگو - صفحه ۳۲)

جملاتی از متن کتاب کوری

آن شب مرد کور خواب دید که کور است. (کتاب کوری - صفحه ۳۰)

وجدان که خیلی از آدم‌های بی‌فکر آن را زیر پا می‌گذارند و خیلی‌های دیگر انکارش می‌کنند، چیزی است که وجود دارد و همیشه وجود داشته. اختراع فلاسفه عهد دقیانوس نیست، یعنی اختراع زمانی که روح چیزی جز یک قضیه مبهم نبود. با گذشت زمان، همراه با رشد اجتماعی و تبادل ژنتیکی کار ما به آنجا کشیده که وجدان را در رنگ خون و شوری اشک پیچیده‌ایم و انگار که این هم بس نبوده، چشمها را به نوعی آئینه رو به درون بدل کرده‌ایم، نتیجه این است که چشمها غالباً آنچه را سعی داریم با زبان انکار کنیم بی پروا لو می‌دهند. (کتاب کوری - صفحه ۳۲)

مزیتی را که این کورها از آن برخوردار بودند، می‌توان توهم نور نام نهاد. در واقع برایشان فرقی نمی‌کرد که شب است یا روز، اولین پرتو سپیده دم است یا گرگ و میش غروب، آرامش دم صبح است یا غوغای دم ظهر، این کورها پیوسته در احاطه سفیدی روشنی بودند، مثل خورشیدی که از ورای مه بتابد. (کتاب کوری - صفحه ۱۰۹)

دنیا همین است که هست، جایی است که حقیقت اغلب نقاب دروغین می‌زند تا به مقصد برسد. (کتاب کوری - صفحه ۱۴۵)

چشم تنها جای بدن است که شاید هنوز روحی در آن باقی باشد. (کتاب کوری - صفحه ۱۵۵)

هرگز نمی‌شود رفتار آدمها را پیش‌بینی کرد، باید صبر کرد، باید زمان بگذرد، زمان است که بر ما حکومت می‌کند، زمان است که در آن سر میز حریف قمار ماست و همه برگهای برنده را در دست دارد. (خلاصه کتاب کوری - صفحه ۳۵۱)

پایان

فاطمه شریعتمدار / استاد راهنما: دکتر پژوهنده

۲۸ آذر ۱۳۹۹

